فقه: زکات، جلسه 86: یک‌شنبه 1/12/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسۀ قبل یکی از دوستان سؤال کرد این ذرتی که در روایت هست چی است؟ ما یک شوخی کردیم که گفتیم این ذرت ذرت مکزیکی که نیست، رفتم بالا آقای قائینی بودند خدمتشان این را عرض کردم گفت نه اطلاق دارد ذرت مکزیکی را هم می‌گیرد و یک کمی با همدیگر شوخی کردیم و بعد معلوم شد که ما سر بی‌صاحب داریم می‌تراشیم، اصلاً این کلمه با «ر» مشدّد نیست، «ذُرَه» هست، و «ر»یش مشدد نیست. «ذرة» را در کتاب العین و لسان العرب در ذیل مادۀ «ذَرَوَ» دارد که این اصلش «ذَرَوَ» بوده یا «ذَرَیَ» بوده، حبٌّ معروف یقال له ارزن. در مقدمة الادب زمخشری آن را با دُخْن مرادف گرفته. ولی خب یک سری بحث‌هایی هست. ۳ تا چیز هست حَبْ هست شبیه هم هستند. حالا یکی هستند یکی هستند بحث‌هایی هست من دیگر وارد تفصیلش نمی‌شوم. یکی جاورس است، یکی دُخن است، یکی همین ذُرَه هست. که اینها مراجعه کنید به کتاب‌های لغت به خصوص به این ۲ تا کتاب، کتاب المخصّص ابن سیده و کتاب الماء. اینها را مراجعه کنید یک بحث‌هایی در مورد اینها دارند اینها تفاوت‌هایشان را. و همچنین یک کتاب معجم طبی هست در این قاموس هست آن را هم مراجعه کنید، این اختلافات اینها هست دیگر من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم. ظاهراً «ذُره» و «دخن» مختلف است. از استعمالاتش استفاده می‌شود که «ذره» و دخن یکی نیستند، برخلاف گفتۀ مقدمة الادب زمخشری در هم روایات هر دویش ذکر شدند در کنار همدیگر و هم در بعضی جاها با فاصله هم ذکر شدند. در نقلیات شیعه و سنی و اینها، حالا من وارد تفصیل آن بحث نمی‌شوم، در مورد ذُرَه و دُخْنْ، آن خودش یک بحث مفصلی دارد که به همین اجمال اقتصار می‌کنم. گفتم به هر حال ما باید حواسمان جمع باشد با ذهنیت‌های کنونی خودمان عبارت‌های روایت‌ها را نخوانیم و معنا نکنیم و دیگران را هم به اشتباه نیندازیم.

کتاب الماء، کلمۀ دُخْن را بیاورید. بین دُخْن و جاورس آن فرقش هست. این که دُخْن آیا همان جاورس است یا نه، من خصوص این دُخْن و ذره نمی‌گویم، این ۳ تا چیز. دُخْن، جاورس و ذره. آن بحثی که کتاب الماء دارد در فرق بین دخن و جاورس است.

روایت بعدی، روایت اسحاق بن عمار هست که ما روایت‌های اسحاق بن عمار را صحیحه می‌دانیم، ۲ تا سند دارد، یک سندش غیر از اسحاق بن عمار بقیۀ سند بحثی ندارد، سندی که در تهذیب آمده.

«الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثْبِتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ»

کنیزی را می‌خرد و نگه‌اش می‌دارد تا قیمتش بالا برود بعد بفرودش.

«وَ هُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا»

اوّلاً این موضوعش کسی هست که وصیفة را به وسیلۀ بیع به دست آورده. حالا بحث‌هایی در مال التجاره هست که شرایطی در مال التجارة، مثلاً گفتند باید مال التجارة را به وسیلۀ شراء به دست آورده باشد، به قصد زیادی قیمت نگه داشته باشد اینها. این روایت دقیقاً موضوع مال التجارۀ فقهاء را متعرّض شده. البته این که آیا آن موضوعی که فقها در مال التجارة مطرح کردند همۀ آن قیود شرط هست، شرط نیست، بحث‌هایی هست که در جواهر، جاهای دیگر هست که من حالا وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم. من اصل بحث مال التجارة را بحث می‌کنم، آن ریزه کاری‌هایش که خیلی هم مفصل است از بحث آنها در می‌گذریم. ولی اشارۀ اجمالی بکنم که این روایت موضوعش دقیقاً همان موضوعی هست که فقها به عنوان مال التجارة ازش یاد می‌کنند که

«الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثْبِتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ وَ هُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهَا»

این «لَا حَتَّى يَبِيعَهَا» حتی سؤال سائل این بوده که اگر فروخت آیا زکات دارد یا زکات ندارد؟ امام علیه السلام اوّل یک نکتۀ دیگر را پاسخ دادند که خود این تا بفروشد زکات ندارد. سائل دوباره سؤالش را تکرار می‌کند، خب حالا اگر فروخت چی؟ «فَإِنْ بَاعَهَا أَ يُزَكِّي ثَمَنَهَا» امام علیه السلام می‌فرمایند: «قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ فِي يَدِهِ.» باید بر آن پول سال بگذرد.

که ظاهراً مراد از ثمن نقدین است. چون یک خصوصیت خاصی بین نقدین ندارد که. خب این هم ازش نفی زکات در مال التجارة صریحاً استفاده می‌شود.

خب روایت بعدی عن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم.

شاگرد: ببخشید در روایت قبلی چرا فراز سؤال سائل را ناظر به مالیت این کنیز نمی‌گیرند؟ یعنی مالیتش زیاد بشود آیا باید این ثمن را؟

استاد: أ علی ثمنها دیگر. ثمن به معنای مالیت نیست. ثمن یعنی آن پولی که به جای آن پرداخت می‌شود.

شاگرد: مطابقت سؤال و جواب را عرض کردم.

استاد: نه، مطابقت، أ یزکی ثمنها، بعد هم دوباره. امام علیه السلام صلاح می‌دانند اوّل سؤالی را که آن نکرده پاسخ بدهند. یعنی این نکته را امام کأنّ اوّل سؤال کن که خود آن وصیفة زکات دارد یا ندارد تا بعد یکی یکی از اوّل شروع کن، از وسط بحث یک دفعه وارد شدی و امثال اینها، این کأنّ امام آن چیزی را که ترجیح داشته ابتدا پاسخ دادند، آن سؤال خب سؤالش را تکرار کرده، بله أ یزکی ثمنها، أ علی ثمنها این همان است دیگر، تفاوتی با آن ندارد دیگر.

خب روایت محمد بن مسلم أنّه قال

شاگرد: این روایت اگر راوی این را با یک عبدی معاوضه بکند از اطلاق کلام امام برداشت نمی‌کند که اینجا را هم در بر می‌گیرد؟

استاد: بله دیگر زکات ندارد دیگر. زکات ندارد دیگر. یعنی فرقی ندارد حالا این خودش باشد یا چیزش باشد و امثال اینها. یعنی خود این وصیفة اگر یک سال بماند زکات ندارد، حالا این وصیفه را به یک وصیفۀ دیگر ذکر بکند آن وصیفه یک سال بماند زکات دارد. گفتنی نیست که. روی همین قرینه هست که می‌خواستم بگویم مراد از ثمن نقدین است. چون خصوصیتی نفس تبدیلش به چیز دیگر که ندارد که.

عن محمد بن مسلم انه قال کل مال علمتَ به فعلیک فیه الزکاة اذا حال علیه الحول.

این روایت یک، أنه قال یعنی محمد بن مسلم قال، یا أنّه یعنی معصوم قال. روایت به اصطلاح مضمره است یا مقطوعه؟ یک مقداری ابهام دارد که این مضمره است، مقطوعه است، چه شکلی است. ولی علی ای تقدیر حالا متن روایت، أنّه قال. چون بین مضمرة و مقطوعه تفاوت‌هایی هست. ما در بحثش مفصل به این پرداختیم که به نظر ما مضمرات حجت هستند ولی مقطوع‌ها حجت نیستند. این تفاوت حکمش را مفصل بحث کردیم.

شاگرد: مضمراتی که راوی‌اش؟

استاد: هر کسی باشد فرق ندارد، مضمر اجلا و غیر اجلا را ما فرق نمی‌گذاریم، مضمرات حجت هست و نه به جهت اجلا بودن، نکتۀ دیگری که مفصل بحثش را کردم، آن آقای محمد محفوظی هم نوشت و چاپ هم نوشت. یک مقدار متفاوت بود با آن چیزی که من گفته بودم، و در مجلۀ تا اجتهاد هم چاپ شد، فرق بین مضمرات و موقوفات. ولی حالا.

کل مالٍ. این در ذیلش عبارتی از یونس نقل شده، قال یونس تفسیر ذلک أنّه کل ما عُمِل للتجارة من حیوانٍ و غیره فعلیه فیه الزکاة.

این یونس چی می‌خواهد بگوید این تفسیرش؟ به نظر می‌رسد که ۲ نکته ممکن است در تفسیر یونس مد نظر باشد. یکی کلمۀ عملتَ به را می‌خواهد معنا کند. به جهت این که عملتَ صیغۀ ماضی است. یعنی هر چیزی که با آن عمل شده باشد. این یکی.

یکی این که خود عمل را می‌خواهد عمل کند. توضیح ذلک این که یونس می‌خواهد بگوید اوّلاً مراد از عمل کار کردن با این مال نیست. مراد از عمل تجارت است. بنابراین فرض کنید اگر یک شیءای را گرفتند با آن مثلاً، چیز کردند، با آن مثلاً کِشت کردند، عملتَ هم خب آن هم یک نوع عمل است دیگر. بذری را که انسان می‌کارد با آن بذر کار می‌شود. می‌گوید مراد از عمل آن یک بحثی ما قبلاً داشتیم، اذا اتجرت او عملتَ به ما می‌گفتیم عملتَ به که در مقابل اتجرت وارد شده یک چیزش این بوده که راوی مردد بوده که امام علیه السلام اتجرتَ به کار برده یا عملت به کار برده، تردید از این هست که لفظی که راوی به کار برده کدام هست. اگر نه، تردید از امام علیه السلام باشد عملتَ که در مقابل اتجرتَ هست معنای عام دارد. یعنی هر چیزی که به وسیلۀ آن با این کار شده که سود تأمین بشود. عملتَ به یعنی کار کردن با یک شیء به قصد تحصیل ربح. حالا چه آن کار بهش تجارت اطلاق بشود، چه بهش تجارت اطلاق نشود. فرض کنید خانه‌ای که شما اجاره می‌دهید آن تجارت ممکن است به آن بگوییم اطلاق نمی‌شود. ولی خب این خانه باهاش کار شده، زمینۀ تحصیل سود شده. از آن روشن‌تر محصولاتی را که کشت می‌شود برای این که آنها سود بیاورد. آن که دیگر به هیچ معنا تجارت بهش اطلاق نمی‌شود. حالا آن خانه اجاره‌اش را به یک معنا چون یک نوع عقد معامله‌ای در آن هست تجارت به معنای عام اگر کسی بهش صادق بداند این دیگر هیچگونه. این می‌خواهد بگوید این عملتَ. کلمۀ عمل گاهی اوقات به معنای عام به کار می‌رود، گاهی اوقات به معنای اتجر به کار می‌رود. ایشان می‌گوید این مراد از عمل اینجا اتجرتَ است، نه عمل به معنای مطلق. که بخواهد بگوید که مثلاً بذری که شما کاشتید خود آن ذر متعلق زکات باشد. هیچ کس آن را نمی‌گوید حتی در اصناف ثمانیه هم بذر متعلّق کشت، زکات نیست. آن محصولش ممکن است متعلق باشد به شرطی که جزء اصناف ثمانیه باشد و به حد نصاب رسیده باشد و امثال اینها. ولی خود آن بذری که عملتَ به آن هیچ کسی نمی‌گوید که آن متعلّق زکات هست. این یک نکته که ممکن است ناظر به تفسیر عملتَ باشد.

نکتۀ دوم ناظر به این باشد که لازم نیست بالفعل عمل شده باشد. آن چیزی که در معرض تجارت قرار گرفته باشد، وُضِعَ للتجارة. یعنی آن را. اصلاً باید سال بر آن بگذرد. یک سال باید خوابیده باشد با آن تجارت نشود. آن چیزی که نگه‌اش داشتیم برای این که به مالش زیاد بشود آن موضوع چیز هست.

شاگرد: قصد سودآوری شده.

استاد: آره، عملتَ به یعنی در معرض سودآوری قرار گرفته است، نه این که بالفعل با آن تجارت شده. این چون این ابهام در این مسأله هست که مال التجارة یعنی آن که بالفعل. ایشان می‌گوییم اتجرتَ به یعنی جعلته موضوعاً لکی یحصل لک سوده. این سود از همان سود سودها. این سود شبیه همان چرخ التجاره‌ای که بعضی رفقا متنی برای من نوشته بودند در آن کلمۀ چرخ التجارة به کار برده بودند این سود من هم از همان باب است. این هم این روایت. این با تفسیر مرحوم یونس بن عبد الرحمان.

شاگرد: علی ای حال این روایت حجت نیست دیگر؟

استاد: نه اگر مضمر باشد حجت است.

شاگرد: یعنی چی؟

استاد: نه مردد است. چون مردد است حجت نیست. در این حالت فعلی‌اش حجت نیست، چون. مگر قرینه‌ای برای مضمر بودنش اقامه بکنیم و امثال اینها. البته مضمونش چون خیلی مکرر هست دیگر خیلی مهم نیست حالا این را حجت بدانیم، ندانیم.

شاگرد: پس چرا یونس که فرمودید موضوع باشد از کجایش استفاده؟ ما عمل بکنیم؟

استاد: کل ما عمل بالتجارة. ۲ نکته می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید اوّلاً عمل باید موضوعش تجارت باشد نه غیر تجارت، آن هم نه اتّجر، عمل للتجارة. یعنی قرارش دادیم برای تجارت، نه این که اتجّر به. بالفعل لازم نیست تجارت تحقق پیدا کرده باشد. عُمِل یعنی. مراد از عُمِل للتجارة یعنی چی؟ عُمِل للتجارة. عُمِلَ یعنی أعِدَّ للتجارة. یعنی قرار داده شده است برای این که سود آوری داشته باشد.

شاگرد: در بیان تفسیر، مقام بیان تفسیر کل آن ما عملتَ هست معلوم نیست از این حیث در مقام بیان باشد.

استاد: یعنی چی؟

شاگرد: در روایت آمده بود که کل مالِ علمتَ به فعلیک فیه الزکاة. بعد اینجا می‌گوید آن عملی که در روایت آمده منظور عمل برای تجارت است.

استاد: می‌گویم، دو نکته اینجا هست. یکی این‌که. یک بحث، بحث خود آن روایت است، ما تفسیر یونس را که حجیت ندارد که. بحث آن خود لفظ روایت هست. آن لفظ روایت می‌گوید که آن چیزی که، کل مالٍ عملتَ به. ایشان در واقع با توجه به سائر روایاتی که ازش استفاده می‌شود که باید مال اوّلاً برای تجارت باشد که موضوع این بحث هست و الا مطلق چیزها زکات ندارد آن مسلم است. این یک نکته.

نکتۀ هم این که لازم هم نیست که بالفعل تجارت شده باشد. همین که در معرض تجارت باشد کفایت می‌کند این براساس سائر روایت‌های دیگری که وجود دارد یونس این روایت را معنا کرده. حالا منهای تفسیر یونس کل مال عملتَ به فعلیک فیه الزکاة اذا حال علیه الحول خب اطلاق دارد دیگر.

شاگرد: این که یونس که در طریق این روایت هست که تفسیرش می‌پردازد، مؤید مضمره بودنش نیست؟

استاد: نه، ممکن است در واقع عبارت محمد بن مسلم باشد، ولی عبارت برگرفته از روایات، شبیه فقه مأثور. در این که اصلش این روایت است تردیدی نیست. ولی این که عبارت روایت هست یا عبارت محمد بن مسلم هست براساس روایت. اگر عبارت محمد بن مسلم باشد براساس روایت باید مطمئن باشیم که لفظ را تغییر نداده. اجتهاد خودش را در آن به کار نبرده. البته موقوفات را اگر کسی یک همچین اطمینانی داشته باشد آن هم حجت است ها. ما در مورد موقوفات به‌طور کلی می‌خواهیم بگوییم حجت نیست. در جایی که احتمال بدهیم که برداشت آن راوی در به کار بردن این تعبیر دخالت داشته باشد. برداشتش از روایات باشد، نه خود روایت باشد. آن و الا اگر کسی بگوید این حتماً همین تعبیر روایات هست و امثال اینها خب آن دیگر بستگی دارد به اطمینان شخصی اشخاص که آیا محمد بن مسلم در نقل روایت اجتهاد خودش را دخالت داده یا دخالت نداده.

شاگرد: ببخشید تکلیف نقل به معنا چی می‌شود؟

استاد: نقل به معنا غیر از اجتهاد است. اجتهاد این هست که فرض کنید یک موضوعی هست الغاء خصوصیت می‌کند معنای عام می‌گیرد، جمع‌بندی روایات را یک جوری چیز می‌کند، یک روایت خاص نیست، از مجموع روایات این روایت را با آن روایت جمع می‌کند. جمع می‌گوید اینها.اینها یک عمل چیزهای عرفی هست دیگر.

شاگرد: ببخشید. عبارت یونس که می‌گوید کل ما عمل للتجارة این می‌گوید هر چیزی که با آن کار بشود. این با آن حذف شده یعنی کل ما عُمِل به داشته، این بِهِ هست، اینطوری است؟

استاد: یعنی هر چیزی که، نه لازم نیست به. نه لازم نیست به را چیز. خود عمل یعنی کل ما، هر چیزی که.

شاگرد: وسیلۀ کار کردن است، نه کاری که می‌شود

استاد: نه عمل. خب عیب ندارد.

شاگرد: اینطوری که گفتید بعد یونس تنها کاری که کرده این که اطلاق کلام امام را توضیح داده.

استاد: حالا آنش خیلی مهم نیست نه. نه توجه بکنید ۲ نکته هست. یکی این که عمل را معنا کرده، می‌گوید عمل مراد خصوص تجارت است، یک. ثانیاً این عمل لازم نیست فعلیت داشته باشد، اعداد للتجارة هم کافی است. اصلاً موضوعش اعداد للتجارة است. این ۲ نکته را می‌خواهم بگویم. احتمالاً به هر دو نکته ناظر هست. اصلاً هم بحث تجارت را می‌خواهد معنا، عمل را می‌خواهد بگوید خصوص تجارت هست، آن هم نه تجارت بالفعل. تجارت بالقوه. یعنی اعداد الشیء للعمل. آنش خیلی مهم نیست حالا «ب» را تقدیر بگیرید آنش دخالت آنچنانی در این بحث ندارد.

شاگرد: معنای مجهول خواندن را عُمِلَت در عبارت یونس.

استاد: این که عُمِلَ هست، چون عَمِلْتَ بود در کل مال عملتَ به

شاگرد: این تفسیر می‌تواند بگوید که عَمِلَ

استاد: حالا آنش خیلی مهم نیست، عمل الشخص.

شاگرد: می‌شود بالفعل

استاد: نه، للتجارة. آن را توجه بکنید دیگر.

شاگرد: آن وقت اعداد را از کجا در آوردید؟

استاد: للتجارة. کلمۀ عمل که با «ل» متعدی نمی‌شود. کلمۀ عمل اینجا در واقع یک فعل دیگری را تضمین دارد. عمل یعنی آوردنش بالاعداد للتجارة. یعنی کلمۀ اعداد اینجا در کلمۀ عمل تضمین شده که بتواند به للتجارة متعلق بشود.

شاگرد: کسی اگر سوار الاغ بشود و جایی رفت، از این خانه به آن خانه رفت هم زکات دارد، بعد یونس دارد توضیح می‌دهد نه از این خانه به آن خانه برود، برای تجارت از الاغش استفاده کند.

استاد: خب علی بن حسن بن فضال. حرف‌هایی که حرف را براساس مجموع ذهنیت‌ها بزنید نه حرفی که همینجوری. چون عملت چیز کردی خواستم جبرانت کنم. حالا داریم شوخی می‌کنیم. گاهی اوقات این تعبیرات را به کار می‌بریم. چیزی که خیال می‌کنید طلایی است در حالی که اینجوری نیست، تخیل است، زخرف القول غرورا. به هر حال از شوخی گذشته ما گاهی اوقات. من یک بار یک بچه‌ای در فامیل ما بود من خیلی وقت‌ها باهاش شوخی می‌کردم. حالا که بزرگ شده یک موقعی به من گفت آن شوخی که تو می‌کردی من را خیلی اذیت می‌کرد. من با اسمش شوخی می‌کردم هی مثلاً می‌گفتم کأنّ اسمش را بلد نیستم یک جور دیگر می‌گفتم و اینها. می‌گفت احساس می‌کردم هویتم زیر سؤال می‌رود. من اصلاً باور نمی‌کردم که این اذیت بشود. شوخی می‌کنم با بچه سر به سر می‌گذاریم و اینها. بعد دیدم واقعاً گاهی اوقات آدم غفلت‌هایی دارد ممکن است حالا این که بر ما ببخشید اگر یک موقعی شوخی می‌کنیم دیگر چاره‌ای نیست.

«عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ سِنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ الْمَتَاعُ لَا أُصِيبُ بِهِ»

یک نکته‌ای در روایات بعدی وجود دارد از مجموع روایات استفاده می‌شود آن موضوعی که درش زکات حالا یا واجب یا مستحب هست موضوعی هست که شخصی مالش را نگه داشته به قصد این که زیاد بشود یا لا اقل مالش به همان قیمتی که می‌ارزید که رأس المال فروش می‌رفته. ولی اگر مال علتی که نگه داشته این است که قیمتش پایین آمده بوده، رأس المال را هم به او نمی‌دادند آن زکات ولو زکات مستحبی هم ندارد. یکی از شرایط زکات مستحبی این هست که در کل سال قیمتش پایین از رأس المال نیامده باشد. حالا در واقع این ۳ صورت هست، در روایت‌ها مورد تعرض هست. یکی این که کسی مال را گذاشته لتزید، که روایت اسحاق بن عمار آن صورت را متعرض می‌شود که قدر مسلّم روایت‌ها در صورتی هست که مال را گذاشته لتزید و امثال اینها. البته لتزید یک موقعی هست که، حالا اینجوری تعبیر بکنیم، نه لتزید تعبیر نکنم. ۳ جور هست، در طول سال گاهی اوقات به اندازۀ رأس المال می‌دهند، گاهی اوقات بیشتر از رأس المال می‌دهند ولی باز هم نگه داشته برای این که بیشتر بشود. یک موقعی هست نه به اندازۀ رأس المال نمی‌دهند، کمتر می‌دهند. این صورت‌های مختلف را در روایات متعرض هست این را توجه بفرمایید. علیٰ صورتی را می‌گوید که رأس المال را به او نمی‌دادند.

می‌گوید: «قُلْتُ لَهُ الْمَتَاعُ لَا أُصِيبُ بِهِ رَأْسَ الْمَالِ عَلَيَّ فِيهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قُلْتُ أُمْسِكُهُ سَنَتَيْنِ»

۲ سال نگه‌اش می‌دارم « ثُمَّ أَبِيعُهُ مَا ذَا عَلَيَّ قَالَ سَنَةً وَاحِدَةً.»

این سنة واحدةاش معمولاً اینجوری فهمیده شده که یعنی به محضی که فروخت آن سال، به مقدار یک سال این را باید زکات داده بشود. من این احتمال را می‌دهم که سنةً واحدة می‌خواهد بگوید بعد از این که فروخت از حالا سالش شروع می‌شود. به چیزهای قبلی کار ندارد، سنة واحدة نه این که می‌خواهد نسبت به این که فروخته شده سال را نفی کند. نه می‌گوید این از حالا سالش شروع می‌شود، سنة واحدة، سال‌های قبلی را کار ندارد. این اختلافی هست در فتواهای علما هم هست. حالا من این را بعداً عبارت خلاف شیخ طوسی را ببینید من بعد عبارت شیخ طوسی را می‌آورم آن را ملاحظه بفرمایید. که بعضی‌ها سنةً واحدة اینجور معنا کردند، به محضی که فروخت همین کافی هست برای این که زکات را بدهد. لازم نیست که بر ثمنش سال بگذرد. همین مقدار که بر آن مثمن سال گذشته باشد تا وقتی که نفروخته نه، زکات ندارد، ولی اگر سال بر مثمن گذشت کفایت می‌کند. این در خمس هم یک همچین مطلبی هست که اختلاف اقوالی هم بین علما هست در این زمینه. کسی مالی داشته این مال مؤنه‌اش بوده. حالا از مؤنه خارج شد. این خمس دارد یا خمس ندارد؟ ۳ تا فتوای معروف در اینجا هست. یکی فتوای مرحوم امام است، ایشان می‌گوید به محضی که فروخت خمس دارد. به شرطی که بر آن شیء در زمانی که مؤنه بوده سال گذشته باشد. یعنی یک شیءای هست خانه‌ای من دارم که مؤنۀ من هست سال هم بر آن گذشته، ولی الآن که می‌خواهم بفروشم بر این پول سال نگذشته. مرحوم امام می‌گوید به محضی که خلاصه فروخت خمس دارد. یک فتوا، فتوای مرحوم آقای خویی است می‌گوید اصلاً خمس ندارد ولو بر این پول سال بگذرد. یک فتوا، فتوای مرحوم آقای اراکی هست حاج آقا هم عقیده‌شان همین هست که بر این پول باید سال بگذرد. و اگر بر این پول سال بگذرد. یعنی از حالا دیگر سالش استیناف می‌شود. ممکن است این روایت ناظر به همین فتوای اخیر باشد. این عبارت روایت خیلی روشن نیست که ناظر به چی است. این را باید دقت کرد، شبیه این روایت در روایت‌های دیگر هم هست با توجه به مجموع آنها ببینیم این روایت چی می‌خواهد بفرماید. خب این هم این روایت.

روایت بعدی، روایت

شاگرد: در قرب الاسناد این جابه‌جا شده یعنی این روایت اینجوری آمده:

«عَنِ الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِي دَيْناً وَ لِي دَوَابُّ وَ أَرْحَاءُ، وَ رُبَّمَا أَبْطَأَ عَلَيَّ الدَّيْنُ، فَمَتَى تَجِبُ عَلَيَّ فِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا أَنَا أَخَذْتُهُ؟

قَالَ: «سَنَةً وَاحِدَةً»‌

قَالَ: قُلْتُ: فَالدَّوَابُّ وَ الْأَرْحَاءُ، فَإِنَّ عِنْدِي مِنْهَا، عَلَيَّ فِيهِ شَيْ‌ءٌ؟

قَالَ: «لَا».

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَضَمَّهَا ثُمَّ قَالَ: «كَانَ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: إِنَّمَا الزَّكَاةُ فِي الذَّهَبِ إِذَا قَرَّ فِي يَدِكَ»‌

قُلْتُ لَهُ:» این همین قسمت «الْمَتَاعُ يَكُونُ عِنْدِي لَا أُصِيبُ بِهِ رَأْسَ مَالِهِ، عَلَيَّ فِيهِ زَكَاةٌ؟

قَالَ: «لَا».»

سنة واحدة بالا آمده

استاد: حالا آن را من با دقت نگاه می‌کنم بعداً خوب است نگاهش می‌کنم ببینم در این بحث تأثیر دارد یا نه، آن را من چون الآن دارید می‌خوانید بعداً دقت می‌کنم اگر نکتۀ خاصی به ذهنم رسید بعداً خدمتتان عرض می‌کنم.

این روایت بعدی، روایت محمد بن مسلم هست، علی بن ابراهیم عن ابیه عن. این روایت اصلاً روایتی که شما خواندید در جامع احادیث نقل نکرده؟ حالا در اینجا که نقل نکرده چون من روایتش را دیدم، روایتی که شما نقل کردید نبود. حالا به هر حال.

محمد بن یعقوب. روایت بعدی روایت محمد بن مسلم.

«عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى مَتَاعاً وَ كَسَدَ عَلَيْهِ وَ قَدْ زَكَّى مَالَهُ» یا «وَ قَدْ کان زَكَّى مَالَهُ قَبْلَ أَنْ يَشْتَرِيَ الْمَتَاعَ مَتَى يُزَكِّيهِ قَالَ إِنْ كَانَ أَمْسَكَ مَتَاعَهُ يَبْتَغِي بِهِ رَأْسَ مَالِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ» می‌گوید برای چی این مال را نگه داشته؟ یک موقعی هست به دلیل این که به مقدار رأس المال اصلاً نمی‌خرند. این زکات ندارد.

«وَ إِنْ كَانَ حَبَسَهُ بَعْدَ مَا يَجِدُ رَأْسَ مَالِهِ- فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ بَعْدَ مَا أَمْسَكَهُ بَعْدَ رَأْسِ الْمَالِ»

یعنی بعد رأس المال یعنی بعد وجدان رأس المال. خب این تفصیل اینجا چیز داده. که ازش استفاده می‌شود که زکات مال التجارة واجب هست. بعد یک تعبیری دارد:

«قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ تُوضَعُ عِنْدَهُ الْأَمْوَالُ يَعْمَلُ بِهَا»

مال در نزدش گذاشتند که با آنها کار کند. مالی که در نزد یک نفر گذاشتند با آن کار کند چند شکل ممکن است باشد. یکی این که برای آن صاحب مال کار می‌کند خودش اجرت تجارت دریافت می‌کند. یکی این که نه به نحو مضاربه به اصطلاح اجرت صحنۀ چیز هست. یعمل بها همۀ اینها را ظاهراً شامل می‌شود.

«فَقَالَ إِذَا حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَلْيُزَكِّهَا.»

این نکته‌ای که در این روایت هست که باید مد نظر باشد آن این است که به غیر مالک می‌گوید حق زکات دارد. این مال مال ارباب زکات، مالکینش بوده. ولی می‌گوید تو چون مال در اختیارت هست تو فلیزکّها. حالا مستحب هم بدانیم این معنایش این است که کسی که مال دیگری در اختیارش هست حالا چه به عنوان امانت هست، دارد با آن کار می‌کند، چه به عنوان کاری که می‌کند قسمتی‌اش مال خودش است، قسمتی‌اش مال دیگران هست. یا به هر حال مالک نیست.

شاگرد: قابل حمل بر قرض نیست؟ عنده الاموال شاید به او قرض بدهد.

استاد: نه ظاهرش توضع عنده الاموال فرد ظاهرش غیر قرض است یعمل بها. یعنی قرض را هم بگیرد فرد خفی‌اش قرض است. توضعه عنده الاموال

شاگرد: این احتمال باعث می‌شود که

استاد: نه، قدر مسلّمش آنهاست. فوقش اطلاق داشته باشد نسبت به قرض. فوقش اطلاق داشته باشد. نمی‌شود آن را بر صورت قرض حمل کرد. به هر حال این را مد نظرتان باشد ببینیم آیا معارض دارد با روایت‌های دیگر چه شکلی است؟ این نکته‌ای هست در این روایت باید مد نظر باشد.

«إِذَا حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَلْيُزَكِّهَا.»

خب بعدی‌اش روایت دعائم و فقه الرضا و مقنعه و آنها بماند که اینها در واقع روایت نیستند و دعائم روایت هست ولی معتبر نیست. فقه الرضا و مقنعه متن فقهی هستند و روایت تلقی نمی‌شوند. روایت‌هایی که بشود اعتبارش را اثبات کرد.

روایت بعدی را بخوانم بقیۀ روایات باشد فردا.

«أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْكَرْخِيِّ»

اینها خیلی‌هایش بحث‌های سندی دارد من دیگر وارد بحث سندی اینها نمی‌شوم چون از هر دو دسته روایت اینقدر زیادند که نیاز به بحث سندی ندارند. فقط اشاره کنم به این که این محمد بن حُکِیْم بحث سندی دارد.

عن خالد بن حجاج به نظرم توثیق شده است الآن یادم نیست. ولی به هر حال بحث سندی‌اش را ما دنبال نمی‌کنیم.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الزَّكَاةِ فَقَالَ مَا كَانَ مِنْ تِجَارَةٍ فِي يَدِكَ فِيهَا فَضْلٌ لَيْسَ»

ما کان من تجارة یعنی مال التجارة. آن مال التجاره‌ای که در دست تو هست،

«فِيهَا فَضْلٌ لَيْسَ يَمْنَعُكَ مِنْ بَيْعِهَا إِلَّا لِتَزْدَادَ فَضْلًا عَلَى فَضْلِكَ»

این صورتی هست که صورت یک. که این مال التجارة به بیشتر از قیمت فروش می‌رود، ولی می‌گوید این مقدار هنوز کم است. می‌خواهم باز هم بالاتر برود و به آن قیمت بفروشم.

«فَزَكِّهِ وَ مَا كَانَتْ مِنْ تِجَارَةٍ فِي يَدِكَ فِيهَا نُقْصَانٌ فَذَلِكَ شَيْ‌ءٌ آخَرُ.»

این دو صورت را متعرّض شده. یک صورت آن جایی که به بیشتر فروخته می‌شود ولی این نمی‌فروشد تا باز هم بالاتر برود، یک صورتی که نه به کمتر معامله می‌شود. اما آن جایی که به مساوی معامله می‌شود آن صورت را متعرّضش نشده.

خب حالا این روایت‌ها را ملاحظه بفرمایید فردا این بحث را ادامه می‌دهیم. اینجا حالا این نکته را من عرض بکنم، مرحوم آقای خویی یک بحث دارند مرحوم حاج آقا رضا یک بحث دارند، مرحوم وحید بهبهانی بحثی دارند، مرحوم آقای منتظری هم بحث دارند این بحث‌های این بزرگواران را نگاه کنید. صاحب جواهر هم بحث‌هایی دارد حالا بحث صاحب جواهر را ما در کلاس نمی‌خواهیم طرح کنیم، یک دیدگاه‌هایی آنجا دارد و من وارد آن بحث صاحب جواهر، یک سری بحث اصولی دارد که آنها را من در کلاس وارد نمی‌شوم، این بحث عمدۀ تازه‌ای که در آن هست و نکات تازه‌ای که دارد آن بحث‌های اصولی خاصی هست که در آن وارد شده که در کلاس من وارد نمی‌شوم، این یک مقداری متفاوت هست با اصولی که متأخرین دارند و اینها. آن را حالا همین مقدار در کلاس راهنما با دوستان در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان